

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء

سال بیستم، دوره جدید، شماره ۶، پیاپی ۸۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۹

رنالیسم انتقادی و مدل «دوری» در تاریخی‌گری ابن‌خلدون

احمد کلاته ساداتی^۱

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۲۰

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۱/۱۵

چکیده

هدف تحقیق حاضر، ارزیابی رنالیسم انتقادی در تاریخی‌گری ابن‌خلدون و معرفی مدل «دوری» وی در مورد تاریخ است. روش این پژوهش نیز در چارچوب مطالعه‌ای اسنادی است و نتایجی که از آن حاصل شد این است که دیدگاه ابن‌خلدون از یک‌سو دارای وجهی انتقادی و از سوی دیگر، رنالیستی است. وجه انتقادی آن بر انتقاد از اخبار رایج و مطابقت آن با واقعیات تاریخی برای نیل به تاریخ درست و معتبر تأکید دارد و وجه رنالیستی آن بر عبور از سطح ظاهر و ورود به سطوح زیرین تاریخ برای کشف «طبایع» تاریخ تمرکز دارد.

طبایع تاریخ، همان قواعدی است که تغییر و تحولات اجتماعات بشری براساس آن انجام می‌گیرد. ابن‌خلدون با این رویکرد، مدلی دوری از تحولات تاریخی ارائه می‌دهد. «عصیبت»، نیروی پویای این مدل است. بادیه و شهر نیز شکل‌های این مدل هستند. نقد خبر تاریخی با تکیه بر

۱. دانشجوی دوره‌ی دکتری جامعه‌شناسی (گرایش تغییرات اجتماعی) دانشگاه شیراز. asadati@sums.ac.ir

ارزیابی کیفی مستندات تاریخی برای رسیدن به واقعیت و کشف طبایع تاریخ، وجه برجسته‌ی دیدگاه ابن‌خلدون است که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. براساس این رویکرد، ابن‌خلدون معتقد است، تاریخ را باید از اعوجاجات/ جعلیات، پالایش کرد تا بتوان برپایه‌ی آن، به ارائه‌ی تحلیلی درست از وقایع دست یافت.

واژگان کلیدی: ابن‌خلدون، رنالیسم انتقادی، تاریخی‌گری، عصیت، مدل دوری.

مقدمه

تبینات تاریخی چگونه می‌تواند ما را در فهم دقیقی از تغییر و تحولات اجتماعی کمک کند؟ وجه تمایز خبر از واقعیت تاریخی چیست؟ آیا تغییرات تاریخی از الگوی خاصی پیروی می‌کنند؟ و آیا براساس داده‌های تاریخی می‌توان تبینات اجتماعی ارائه داد؟ این موارد، سؤالاتی اساسی مربوط به رویکردی است که در اصطلاح به آن تاریخی‌گری^۱ گفته می‌شود. از طرف دیگر ارزیابی تاریخ، متضمن داشتن رویکردی انتقادی نسبت به آن است و این رویکرد انتقادی متضمن دربرداشتن دو جهت‌گیری است؛ اولین و مهم‌ترین جهت‌گیری این است که داده‌های تاریخی را نمی‌توان به‌عنوان داده‌های بدون اعوجاج و جعل در نظر گرفت. اندیشمندی که می‌کوشد به تحلیل تاریخ و وقایع آن پردازد، باید داده‌های تاریخی را با روش خاصی مورد ارزیابی قرار دهد تا سره را از ناسره تشخیص دهد. باید مشخص شود که چه داده‌هایی به دروغ و جعل وارد تاریخ شده و در اصل، کدام داده‌های تاریخی درست یا با کمترین جعل و اعوجاج همراه است.

برای دستیابی به این امر لازم است بین خبر تاریخی و واقعیت تاریخی، تمایز قائل شد. جهت‌گیری دوم، عبور از سطوح مشهود و عینی تاریخ و ورود به سطوح زیرین^۱ برای استخراج قواعد، قوانین و خصیصه‌ها و به‌زعم ابن‌خلدون «طبایع» تاریخ است. لازم است قواعد سطوح زیرین واقعیت را انتزاع کرد. این جهت‌گیری نسبت به موضوعات اجتماعی و تاریخی در دهه‌های اخیر با عنوان «رنالیسم انتقادی»^۲ مطرح شده است. در این مقاله براساس مطالعه‌ای اسنادی، کوشیده‌ایم تاریخی‌گری ابن‌خلدون را از این دو زاویه، مورد ارزیابی قرار دهیم.

تاریخی‌گری و رنالیسم

فرهنگ لغت ویستر^۳، تاریخی‌گری را این‌گونه تعریف کرده است: «نظریه^۴، خط‌مشی^۵ یا سبکی^۶ که بر اهمیت تاریخ تأکید دارد به‌عنوان الف. نظریه‌ای که به تاریخ به‌عنوان معیار ارزشی یا تعیین‌کننده‌ی وقایع می‌نگرد؛ ب. سبکی (در معماری) که از شکل‌ها/ عناصر سنتی استفاده می‌کند» (Meryam-webster, 2012).

تعریف اول از تاریخی‌گری (الف)، مرتبط با همان مفهومی است که در این مقاله به آن پرداخته شده است. در حالی که تعریف دوم (ب) به مفهومی تحت‌عنوان تاریخی‌گری جدید^۷ ارجاع دارد که بیشتر در حوزه‌ی ادبیات و هنر مورد توجه است. ارزیابی فرایندهای اجتماعی تاریخ، از دغدغه‌های مهم فیلسوفان، دانشمندان علوم اجتماعی و عالمان علوم طبیعی بوده است که هدف آن، کشف خصیصه و ماهیت فرایندهای اجتماعی در تاریخ است تا بتوان فرایندهای اجتماعی را تبیین و پیش‌بینی کرد. این رویکرد، ابتدا در اندیشه‌ی فیلسوفان یونانی و به‌خصوص افلاطون ظهور پیدا

۱. مفاهیمی چون واقع‌گرایی یا رنالیسم انتقادی و سطوح زیرین واقعیت در واژگان فکری ابن‌خلدون به کار نرفته است. این واژه‌ها استنباطی تحلیلی از دیدگاه ابن‌خلدون است.

2. Critical Realism
3. Merriam- Webster dictionary
4. theory
5. doctrine
6. style
7. New Historicism

کرد. رویکردی که تداوم خود را حفظ کرده و فیلسوفانی چون هگل و مارکس نیز تلاش کرده‌اند تا ماهیت این فرایندها را انتزاع کرده و به صورت الگوی مفهومی درآورند.

تاریخی‌گری، طراحی افق و چشم‌اندازی از تاریخ است که با تکیه بر تحلیل و تبیین تحولات گذشته انجام می‌گیرد. پوپر،^۱ به‌عنوان یکی از جدی‌ترین مخالفان تاریخی‌گری، در تعریف آن می‌نویسد:

مقصودم از «تاریخی‌گری»، آن طرز تلقی و برداشت از علوم اجتماعی است که در آن پیشگویی تاریخی هدف اصلی آن به‌شمار می‌رود و فرض بر این است که با اکتشاف «آهنگ‌ها» یا «الگوها» یا «جریاناتی» که زمینه‌ی تحول و تکامل تاریخ است، چنین پیشگویی امکان‌پذیر است (پوپر، ۱۳۵۸: ۱۵).

می‌توان گفت که تاریخی‌گری دو وجه کلی دارد که ارتباط تنگاتنگی با هم دارند؛ وجه تحلیلی / تبیینی و وجه ایدئولوژیک یا ارزش‌گذارانه. وجه تبیینی / تحلیلی، بیشتر بر فرایندهای مشهود و عینی تاریخ تأکید دارد و وجه ایدئولوژیک آن، با نوعی صبغه‌ی ارزش‌گذارانه، تلاش دارد تاریخ را با توجه به چارچوب فلسفی و عقیدتی خاصی تحلیل کند. اندیشمندان ضد تاریخی‌گری بیشتر منتقد صبغه‌ی ایدئولوژیک تاریخی‌گری هستند و معتقدند که ایدئولوژی تاریخی‌گری، وجه تبیینی / تحلیلی آن را متأثر کرده است. از این دیدگاه، تاریخی‌گری نوعی کل‌گرایی^۲ به‌شمار می‌آید که در نهایت به استبداد منتهی می‌شود (نک پوپر، ۱۳۵۸، ۱۳۸۹؛ Hayek, 1948; Berlin, 1977).

هرچند تاریخی‌گری دارای نوعی صبغه‌ی ارزش‌مدارانه و ایدئولوژیک است، ابعاد تبیینی / تحلیلی آن نیز نقش بسزایی در تبیین مسائل اجتماعی دارد. براساس این ابعاد نوعی نگاه علی و تبیینی نسبت به داده‌های تاریخی شکل می‌گیرد که تحلیل‌کننده‌ی تغییر و تحولات تاریخ جوامع انسانی است. تبیینی / تحلیلی بودن تاریخی‌گری، ارائه‌ی الگویی از پویایی‌های تاریخی و معرفی

1. Popper
2. Holism

نیروهای فعال در تاریخ و نقش آن‌ها در تغییر و تحولات تاریخی است که البته با ابعاد ایدئولوژیک تاریخی‌گری، مرتبط است.

مفهوم مورد استفاده‌ی دیگر در این مقاله، رئالیسم انتقادی است. تعاریف مختلفی از مفهوم رئالیسم ارائه شده است. فرهنگ لغت استنفورد شکل‌های مختلف رئالیسم را مطرح کرده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: رئالیسم علمی، رئالیسم ساده و بی‌تکلف، رئالیسم متافیزیکی، رئالیسم اخلاقی، رئالیسم سیاسی، رئالیسم ساختاری و... (Stanford, 2011).

در حوزه‌ی ادبیات و هنر نیز انواع رئالیسم تعریف شده است؛ به‌طور مثال، رئالیسم در تئاتر، رئالیسم شاعرانه، رئالیسم کلاسیک، رئالیسم رمانتیک، رئالیسم زیباشناسانه و... با وجود تنوع مفاهیم در این زمینه، می‌توان گفت که مفهوم عام و پرکاربرد رئالیسم در علوم اجتماعی، به حوزه‌ی از معرفت ارجاع دارد که شناخت واقعیت در آن، ارتباط جدی با واقعیت محسوس و عینیات ندارد. تعاریفی که از رئالیسم در حوزه‌ی علوم اجتماعی مطرح می‌شود، مرتبط با سطوح زیرین واقعیت است. مقصود از سطوح زیرین، فضایی است که سازوکارهای مبنایی سطح مشهود در آنجا قرار دارد که باید کشف شود.

رئالیسم علمی در اساس، چشم‌اندازی درباره‌ی موجودات، حوادث، خواص و فرایندهای غیرقابل مشاهده است و دلایل متفاوتی برای اینکه اشیا، غیرقابل مشاهده هستند، وجود دارد. برخی چیزها همچون پروتون و الکترون به‌علت اندازه‌ی کوچکشان نسبت به ما، قابل مشاهده نیستند. چیزهای دیگری نظیر دایناسورها یا محاکمه‌ی سقراط غیرقابل مشاهده هستند، چون در گذشته اتفاق افتاده‌اند. بنابراین، شکل‌های مختلف غیرقابل مشاهده‌ای وجود دارند و در نتیجه انواع مختلف رئالیسم علمی نیز وجود دارد (Turner, 2004: 1).

بنابراین، رئالیسم اشاره به دیدگاهی فلسفی دارد که معتقد به وجود وقایعی در پس مشهودات عینی است. بیشترین کاربرد مفهوم رئالیسم در دیدگاه اندیشمندانی چون، هار،^۱ تیلی،^۲ پائسون^۳ و

1. Harra'
2. Tilley
3. Pawson

باسکار^۱ قابل دریافت است. این اندیشمندان معتقد به استراتژی پس‌کاوی در تحقیق درباره‌ی موضوعات هستند. این استراتژی، بر رفتن به سطوح غیرقابل مشاهده و زیرین واقعیت تأکید دارد تا به وسیله‌ی آن، سازوکارهای زیرین واقعیت، کشف و شناسایی شود.

هدف علم واقع‌گرا [رئالیستی]، تبیین پدیده‌های قابل مشاهده با ارجاع به ساختارها و مکانیسم‌های زیربنایی است. معرفت‌شناسی واقع‌گرایانه مبتنی بر ساختن الگوهایی از مکانیسم‌های ذکر شده است، به قسمی که اگر آن‌ها موجود باشند و به‌طریق مورد انتظار عمل کنند، آن‌گاه پدیده‌های مورد بررسی را توضیح خواهند داد. این الگوها توصیف‌هایی فرضی به‌دست می‌دهند که امید می‌رود، مکانیسم‌های زیربنایی را آشکار کنند؛ به‌عبارتی این مکانیسم‌ها فقط با برساختن تصویری درباره‌ی آن‌ها شناخته می‌شوند (بلیکی^۲، ۱۳۸۴: ۱۴۵).

خصیصه‌ی انتقادی رئالیسم از آنجا نشئت می‌گیرد که واقعیت مشهود را برای تبیین کافی نمی‌داند و ارائه الگوی علی^۳ از واقعیت را، آن‌طور که در تبیینات اثباتی ارائه می‌شود، مورد انتقاد قرار می‌دهد. هستی‌شناسی رئالیسم، بر انتقاد جدی از چهره‌ی اعوجاجی/ جعلی واقعیت استوار است و معتقد است که باید سازوکارهایی را برساخت تا واقعیت را نه براساس روابط علی که برپایه‌ی سطح زیرین آن تبیین کند. «وجوه رئالیسم انتقادی، تضاد هستی‌شناختی را بین وجوه فیزیکی و واقعیت اجتماعی ابلاغ می‌کند» (Archer, 1998: 190).

در حوزه‌ی علوم اجتماعی، رئالیسم و به‌خصوص رئالیسم انتقادی، بیشتر از همه به سنت مارکسیستی مربوط می‌شود. رئالیسم انتقادی بیش از همه منتقد واقعیت مشهود و عینی است. «به همین ترتیب، رئالیسم انتقادی هر ایده‌ای را راجع به امکان ساده‌ی فهم توسط ذهن از طریق ارتباط مستقیم با موضوع رد می‌کند؛ این ارتباط باید از طریق یک سلسله سطوح غیرفیزیکی انجام گیرد» (Hildebrand, 2003: 13).

طبق این تعریف از رئالیسم؛ یعنی ورود به سطوح زیرین واقعیت و کشف سازوکارهای سازنده‌ی آن، می‌توان گفت که رئالیسم تاریخی نیز معتقد به وجود قواعد و سازوکارهایی در پس

1. Bhaskar
2. Blaikie
3. causal model

رویدادهای ظاهری تاریخ است. براین اساس، باید از سطوح عینی و گمراه‌کننده‌ی تاریخ به سطوح زیرین آن وارد شد و در این صورت است که قوانین و قواعد تاریخی کشف خواهند شد و براساس آن می‌توان به تبیین وقایع پرداخت. «یک رنالیست تاریخی کسی است که رنالیسم علمی را درباره‌ی اشیای غیرقابل مشاهده، به علت اینکه در گذشته بوده‌اند، به کار می‌گیرد» (Turner, 2004: 1-2). دیدگاه ابن‌خلدون در تبیین وقایع تاریخی نیز شباهت جدی به همین رویکرد دارد.

رنالیسم تاریخی / انتقادی ابن‌خلدون

ابن‌خلدون، نخستین اندیشمند در تاریخ تفکر اجتماعی است که با رویکردی جامعه‌شناختی به ارزیابی فرایندهای تاریخ جوامع پرداخته است. با وجود دیدگاهی که می‌کوشد علم مدرن و معرفت‌شناسی آن را مبنا قرار دهد و با رویکردی تقلیل‌گرایانه به نقد دیدگاه ابن‌خلدون پردازد (طباطبایی، ۱۳۸۴)، ریتزر در کتاب *نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ابن‌خلدون را در ردیف نخستین جامعه‌شناسان قرار می‌دهد و از این ایده که جامعه‌شناسی، علمی غربی است، انتقاد می‌کند (ریتزر، ۱۳۷۷).

علاوه‌براین، اندیشمندان دیگری نیز از ابن‌خلدون و نبوغ وی در تحلیل پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی یاد کرده‌اند. (نک. Goodman, 1972؛ Hakim, 2010؛ Choudhury, 2004؛ Choudhury, and Bayu Silvia, 2008) فیرتز نیز در کتاب خود از ابن‌خلدون به‌عنوان «پدر جامعه‌شناسی» یاد کرده است (Firtz, 1985).

ابن‌خلدون در کتاب معروف خود، مقدمه، پویایی‌های تمدن/ عمران را به‌رشته تحریر درآورده است که به‌عنوان مبانی جامعه‌شناسی مود توجه قرار گرفته است (Hakim, 2010). با وجود آنکه پیرامون ابن‌خلدون، کتب و مقالات متعددی به‌رشته تحریر در آمده است، اما ارزیابی رنالیسم انتقادی در تاریخی‌گری ابن‌خلدون و نیز مدل دوری وی، چندان مورد توجه قرار نگرفته است. ارزیابی این مفهوم در ارتباط با بحثی اساسی در رویکرد ابن‌خلدون، یعنی انطباق خبر با واقعیت تاریخی است. وی در پی ارائه‌ی روش‌شناسی خاصی از تاریخ است که بتواند براساس آن، تاریخ را از احواجات/ جعلیات پالایش کند.

صدقی، روش‌شناسی ابن‌خلدون را نوعی روش‌شناسی مبتنی بر انطباق اخبار با واقعیات تاریخی قلمداد کرده است (صدقی، ۱۳۸۸: ۱۹-۴۲). این امر متضمن ارزیابی کیفی اخبار تاریخی است. ابن‌خلدون، واقعیت تاریخ و تفسیر آن را مبنا قرار می‌دهد تا خبر تاریخی را مورد ارزیابی قرار دهد و اعتبار آن را بسنجد. بسیاری از تبییناتی که وی در مورد داده‌های تاریخی انجام می‌دهد، براساس این شیوه‌ی اعتباریابی انجام می‌گیرد. نقد کلی وی بر تاریخ این است که اساساً چرا باید چنین اخبار تاریخی را که با عقل سلیم هم‌خوانی ندارد، پذیرفت. پاسخ به این سوال که خبر تاریخی چیست و آیا معتبر است، به این امر می‌انجامد که لازمه‌ی تبیین درست تاریخی، تمایز قائل شدن بین امر واقع تاریخی از یک‌سو و امر مستند تاریخی از سوی دیگر است.

با این وجود، اندیشه‌ی ابن‌خلدون، وجوه گوناگونی را دربرمی‌گیرد که انطباق اخبار تاریخی با وقایع، یک وجه آن را تشکیل می‌دهد. «نقطه‌ی بارز اندیشه‌ی ابن‌خلدون که او را مستعد‌آشنایی با موضوع و معرفت‌جدیدی در آن عصر ساخت، درابتدا، نگاه «واقع‌گرا»، دوم، رویکرد «انتقادی» و سوم، روش «تاریخی-تجربی» او بوده است» (شجاعی‌زند، ۱۳۸۷: ۲۳-۲۴).

از این جهت، می‌توان مهم‌ترین خصیصه‌ی فکری ابن‌خلدون را رنالیسم انتقادی او دانست. ویژگی خاصی که در ارتباط با روش‌شناسی خاص وی است. او در پی ارائه‌ی شیوه‌ی معتبر تاریخی‌گری، قبل از مارکس و هگل بوده است. این شیوه‌ی معتبر از یک‌سو، رویکردی انتقادی نسبت به شیوه‌ی تاریخ‌نویسی سنتی بود؛ زیرا از نظر وی این نوع تاریخ‌نویسی، همراه با ابهامات و اعوجاجات زیادی است. از سوی دیگر، این رویکرد انتقادی مبتنی بر تحلیل تاریخ براساس رسیدن به «طبایع» تاریخ است.

طبایع تاریخ در اینجا، همان قواعدی است که تاریخ‌جوامع را می‌سازد و تاریخ‌نویس متبحر کسی است که از وقایع عینی به طبایع غیرعینی دسترسی پیدا کند. این طبایع در پس واقعیت مشهود قرار دارند و باید با ورود به سطوح زیرین آن، این قواعد را کشف کرد. طبایعی که ماهیت سازوکارهای اجتماعی تاریخ در آن نهفته است. به عقیده‌ی ایوان‌گودمن، هم ابن‌خلدون و هم

توکودیدس^۱، دارای رویکرد رئالیسم انتقادی بوده‌اند. واقع‌گرایی در دیدگاه آن‌ها به این معنا است که سطح ظاهر واقعیت مخدوش است و باید با ارزیابی دقیق و شفاف آن، به سطح درست واقعیت دست یافت. به نظر وی موارد تشابه دیدگاه ابن‌خلدون و توکودیدس عبارت‌اند از: طبیعت‌گرایانه بودن؛ تجربه‌گرایانه بودن و داشتن رویکرد انتقادی به تاریخ‌نگاری (Goodman, 1972: 254). این دو تاریخ‌نگار تقلیل‌گرا نیستند و پیام تاریخ را کشف و آشکار کردن قوانین تاریخی با مطالعه‌ای دقیق معرفی می‌کنند که این کشف، در روند فشارهایی که ماهیت سیاسی و اجتماعی انسان را نشان می‌دهد، انجام می‌گیرد.

از نظر ابن‌خلدون با دستیابی به طبایع تاریخ می‌توان برای تغییر و تحولات هر نظام اجتماعی تبیین خاصی ارائه داد. تحلیل و بررسی اوضاع تمدن و عمران و کیفیت تحولات با کشف این قواعد، انجام‌پذیر است و در این صورت می‌توان بسیاری از ناسره‌گری‌های تاریخی‌گری را برطرف کرد؛ «زیرا تمدن و عمران دارای طبایع خاصی است که می‌توان اخبار را بدان‌ها ارجاع داد و روایت و اخبار را بر آن‌ها عرضه کرد» (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۴). لازم است از تاریخ‌نویسی مبتنی بر گردآوری به سوی نوعی تاریخ‌نویسی مبتنی بر کشف طبایع رفت تا بتوان تحلیل دقیق و معتبری از مسائل تمدن و عمران بشری ارائه داد.

یکی دیگر از وجوه برجسته‌ی دیدگاه ابن‌خلدون، تلاش وی برای ارائه‌ی مدلی رئالیستی از تاریخ است. وی عدم توجه به صورت‌های زیرین تاریخ (طبایع) را مورد انتقاد قرار می‌دهد و آن را یکی دیگر از عوامل ورود جعل و اعوجاج در تاریخ معرفی می‌کند. البته همان‌طور که مهدی اشاره کرده است، از سوی دیگر، ابن‌خلدون بین ورود به باطن تاریخ و پالایش آن رابطه برقرار کرده است:

ابن‌خلدون پی برد که دو جنبه از تاریخ با هم ارتباط بسیار نزدیک دارند. برای پی بردن به علل و طبیعت رویدادهای تاریخی انسان باید کار را از اطلاعات درست آغاز کند، ولی برای آنکه بتواند اطلاعات درباره‌ی رویدادها را تصحیح کند و درست را از نادرست بازشناسد، باید طبیعت و علل آن‌ها را

۱. توکودیدس Thocydides، تاریخ‌نگار یونانی (۳۹۵-۴۶۰ ق.م.) و نویسنده‌ی تاریخ جنگ پلوپونئین History of the War Peloponnesian

بداند. از این رو برای نگارش تاریخ دقیقی درباره‌ی اسلام باختری معاصر، لازم بود که ابن‌خلدون جنبه‌ی باطنی تاریخ را بداند (مهدی، ۱۳۹۰: ۶۳).

بنابراین، پالایش تاریخ، قدم اول برای پی بردن به علل و طبایع آن است و به همین جهت است که ابن‌خلدون اندیشمندانی را که بدون توجه به علل وقایع و انتزاع آن به تاریخ‌نویسی پرداخته‌اند، مورد شماتت قرار می‌دهد؛ چنانکه به گفته‌ی مهدی:

اخبار تمدن‌ها و حکایات مربوط به وقایع قرون نخستین را چنان گرد آورده‌اند که گویی صورت‌های مجرد از ماده، شمشیرهای بی‌غلاف و معلوماتی است که تازه و کهنه‌ی آن‌ها مجعول باشد، حوادثی است که اصول آن‌ها نامعلوم است و به نوع‌هایی می‌ماند که جنس و فصل آن‌ها مشخص نباشد. این گروه به تقلید از پیشینیانی که آن‌ها را سرمشق خود ساخته‌اند، اخبار دست‌به‌دست شده را به‌عین و بی‌کم و کاست درباره‌ی حوادث تاریخ خود تکرار می‌کنند و از یاد کردن مسائل مربوط به نسل‌های دوره‌ی خودشان غفلت می‌ورزند، چه، تشریح و تفسیر آن‌ها برایشان دشوار است و در نتیجه این‌گونه، قضایا را مسکوت می‌گذارند (همان: ۵).

این نوع تاریخ‌نویسی فاقد آگاهی درست است و حتی از ارزیابی اندکی که مبتنی بر تفکر باشد نیز بهره‌ای نبرده است. به همین جهت، کشف طبایع تاریخ برای این نوع تاریخ‌نویسی اهمیتی نداشته و لذا تنقیح اخبار و کشف وقایع درست از دسترس این نوع تاریخ‌نویسان به دور مانده است. «و امثال این اخبار فراوان است و تنقیح آن‌ها به‌شناسایی طبایع اجتماع بستگی دارد و این روش بهترین و مطمئن‌ترین طریقه در تنقیح اخبار و بازشناختن راست از دروغ آن است» (همان: ۶۹).

از نظر ابن‌خلدون، تاریخ و وقایع تاریخی، یک سلسله داده‌های کلی هستند که تاریخ‌نگر ابتدا باید آن‌ها را از انواع اوهامات و جعلیات پالایش کند و دروغ و جعلی که در آن‌ها به کار رفته را با معیار عقل و با تکیه بر ابزارهای کمی / کیفی تحقیق، مورد ارزیابی قرار دهد تا بتواند اعوجاجات را حذف کند؛ به‌طور مثال، آمار و رقم تاریخی شماره‌ی لشکریان ایران یا سپاه اعراب و... را به‌لحاظ کیفیت آن در تاریخ، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم که آیا با توجه به آن شرایط، آمار و ارقامی قابل توجیه است یا خیر.

مسئولیت بزرگ‌تر تاریخ‌نگر بعد از این مرحله، ارائه‌ی تحلیل‌های دقیق و درست از تاریخ است؛ مسئولیتی که متضمن عبور از سطح ظاهر مقولات تاریخی به سطوح زیرین آن‌ها برای

کشف طبایع و خواص تاریخ است؛ چنانکه اندیشمند با عبور از سطح ظاهر قادر خواهد بود الگوی فرایندهای تاریخی را کشف کند و اخبار عمران را براساس این الگوها مورد ارزیابی قرار دهد. کشف قواعد، خواص و طبایع تاریخ، ما را قادر خواهد کرد تا علل موجبات حوادث تاریخی را بهتر بشناسیم و فهم دقیقی از احوال دول و ممالک گذشته به دست آوریم. عبور از ظاهر تاریخ برای فهم الگوها، شباهت زیادی به رویکردهای مارکسیستی و اندیشه‌ی هگل در کشف قواعد تاریخ دارد. مارکس، تلاش زیادی داشت تا نیروهای مولد تاریخ را کشف کند. هگل نیز معتقد بود که مهم‌ترین روش یک اندیشمند، داشتن رویکرد فلسفی نسبت به تاریخ است تا بتواند قاعده‌ی تکامل عقل و همراه با آن، روح تاریخ را کشف کند.

ارائه‌ی مدلی معتبر از تاریخی‌گری نیازمند شناخت تاریخی‌گری‌های موجود و کاستی‌های آن است. براین اساس، ابن خلدون به معرفی انواع تاریخی‌گری و آسیب‌شناسی آن‌ها پرداخته تا الگویی از تاریخی‌گری معتبر ارائه دهد. وی چهار نوع تاریخ‌نگاری را معرفی کرده و معتقد است که این تاریخ‌نگاری‌ها یا دچار توهم و دروغ هستند و یا برای کشف طبایع تاریخ اقدامی نکرده‌اند (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۵-۶). این تاریخ‌نگاری‌ها دچار کلی‌گویی‌های صوری و ظاهری از تاریخ شده‌اند که عبارت‌اند از:

الف. تاریخ‌نگاری عمومی: این نوع تاریخ‌نگاری که بیشتر از همه به تاریخ‌نگاران صدر اسلام نظیر مسعودی و واقدی مربوط می‌شود، دولت‌های صدر اسلام را از جهت توسعه‌ی مرزها، چگونگی تسخیر ممالک و پایتخت‌های غیراسلامی توسط دول اسلامی، مورد ارزیابی قرار می‌دهد. این نوع تاریخ‌نگاری حدود و ثغور توسعه‌ی جغرافیایی صدر اسلام را موضوع بررسی‌های خود قرار داده و البته در این میان به نقش شاهان و حاکمان اسلامی نیز توجه داشته است.

ب. تاریخ‌نگاری خاص و محلی: این نوع تاریخ‌نگاری، دومین تاریخ‌نگاری مورد نقد ابن خلدون است که به فعالیت مورخینی ارجاع دارد که تاریخ دولت‌های خاص خود را به‌رشته‌ی تحریر درآورده‌اند و توجهی به سطوح کلان دول اسلامی نداشته‌اند. از نظر ابن خلدون، ابن حیان، نویسنده‌ی تاریخ اندلس و ابن الرقیق، نویسنده‌ی افریقیه، چنین ویژگی دارند.

ج. تاریخ‌نگاری تقلیدی: سومین نوع تاریخ‌نگاری است که مورخان آن کسانی هستند که تاریخ تحریرشده‌ی صدر اسلام را رونویسی می‌کنند. این نوع تاریخ‌نگاری به دلیل شیوه‌ی تقلیدی آن، به شدت، از سوی ابن خلدون مورد انتقاد قرار گرفته است. علاوه بر این، وارد کردن توهمات و جعلیات در تاریخ از نظر ابن خلدون متوجه همین گروه است و به همین دلیل، وی آن‌ها را مورد نکوهش قرار داده است.

د. تاریخ‌نگاری کاملاً خاص و اختصاری: ابن خلدون معتقد است که این نوع تاریخ‌نگاری را کسانی که در دربار پادشاهان فعالیت می‌کردند، مورد تأکید قرار می‌دادند. این افراد به توصیف عظمت و شوکت شاهان می‌پرداختند؛ چنانکه در میان چهار نوع تاریخ‌نگاری، ابن خلدون معتقد است که این گروه کمترین حرف را برای گفتن داشته است:

از آن پس، گروه دیگری از مورخان پدید آمده‌اند که در اختصار، راه افراط پیموده‌اند و تنها به یاد کردن نام‌های پادشاهان اکتفا کرده و از انساب و اخبار مربوط به آن‌ها خودداری کرده... این گروه را نه گفتاری قابل اهمیت است و نه موضوعی را به ثبوت رسانیده یا نقل کرده‌اند که شایسته‌ی ملاحظه باشد، زیرا مطالب سودمند را از دست داده و شیوه‌های معروف و عادات و رسم مورخان را فرو گذاشته‌اند (همان: ۶).

ابن خلدون با معرفی این چهار نحله‌ی تاریخ‌نگاری، آن‌ها را آسیب‌شناسی می‌کند و معتقد است که سه نقد جدی بر این نوع تاریخ‌نگاری‌ها وارد است که عبارت‌اند از:

الف. عدم داشتن رویکرد تحلیلی و تبیینی درباره‌ی تاریخ؛ به نظر ابن خلدون، تاریخ‌نگار باید از روی واقعیت موجود حجاب‌ها را زدوده تا خواص و باطن تاریخ را کشف کند. کشف طبایع و باطن تاریخ نیازمند داشتن رویکرد تبیینی است. این رویکرد، خود معلول سه علت مبنایی است که عبارت‌اند از: داشتن رویکرد کمی‌انگارانه تا کیفی؛ عدم توجه به علل و توصیف سطحی وقایع و عدم حضور حکمت در تاریخ‌نگاری‌هایی از این دست. بنابراین، این رویکردها بیشتر از آنکه تحلیلی و تبیینی باشند، توصیفی هستند و به همین دلیل نمی‌توانند کمکی در ارزیابی دقیق از تاریخ ارائه کنند.

ب. تقلیدی بودن؛ ابن‌خلدون، به‌شدت بر رویکرد تقلیدی در تاریخ‌نگاری انتقاد دارد و معتقد است این امر باعث شده که این نوع تاریخ‌نگاری، نه تنها کمکی به رشد و ارتقای آگاهی انسان‌ها نکند، بلکه تبدیل به پدیده‌ای شود که بر نادانی و جهل مردمان می‌افزاید. «تقلید در رگ و پیوند آدمیان ریشه دوانیده و میدان طفیلی‌گری و ریزه‌خواری در فنون، بسیار پهناور شده است و چراگاه نادانی مردم، زهرناک است» (همان: ۳).

ج. ورود جعل، توهم و دروغ به حوزه‌ی تاریخ‌نگاری؛ سومین آسیب این تاریخ‌نگاری‌ها ورود انواع جعلیات به تاریخ است که ابن‌خلدون در ابتدای کتاب مقدمه، به‌شدت آن را مورد انتقاد قرار داده است.

با وجود این نقاط ضعف در تاریخ‌نگاری‌های موجود، ابن‌خلدون نسبت به تاریخ و تاریخی‌گری خوش‌بین است و معتقد است که بصیرت تاریخی باعث می‌شود این مسائل برطرف شود. «اما در برابر سلطنت حق، پایداری نتوان کرد و بصیرت چون شهابی است که اهریمن را باطل می‌گرداند» (همان: ۳).

همان‌طور که اشاره شد، وی راه نیل به تاریخی‌گری را داشتن روحیه‌ی انتقادی معرفی کرده است. خصلت انتقادی از ویژگی‌های برجسته‌ی اندیشه‌ی ابن‌خلدون است. «و انتقادکننده‌ی بینا می‌تواند با مقیاس هوش خویش، سره یا ناسره بودن منقولات را بسنجد» (همان: ۴). با چنین رویکرد انتقادی است که ابن‌خلدون به‌ارائه‌ی الگویی از تاریخ و تاریخی‌گری پرداخته است که به‌زعم خود وی، این الگو قادر است فراز و فرود و ظهور و سقوط عمران بشری را تشریح و تبیین کند.

بنابراین، می‌توان رویکرد ابن‌خلدون نسبت به پدیده‌های تاریخی را رویکردی رئالیستی قلمداد کرد. وجهی از رئالیسم وی، به تنقیح تاریخ از دروغ و اوهامات، با تکیه بر داشتن روحیه‌ی انتقادی ارجاع دارد؛ وجه دیگر، به کشف قواعد و طبایع تاریخ اجتماعات بشری ارجاع دارد. وی معتقد است که باید ورای واقعیت مشهود رفت و علل و خصیصه‌های فرایندهای تاریخی را کشف کرد تا بتوان به تحلیلی دقیق و شایسته از تاریخ دست یافت. باید در باطن تاریخ، وارد شد و در آن غور کرد تا بتوان به فهمی شایسته از الگوهای تاریخی در رابطه با ظهور و سقوط تمدن‌ها دست پیدا

کرد. «و اما در باطن، اندیشه و تحقیق درباره‌ی حوادث و مبادی آن‌ها و جست‌وجوی دقیق برای یافتن علل آن‌ها است و علمی است درباره کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آن‌ها و به‌همین سبب، تاریخ از حکمت سرچشمه می‌گیرد و سزااست که از دانش‌های آن شمرده شود» (همان: ۲).

براساس این رویکرد انتقادی نسبت به محتوای تاریخ (انطباق خبر با واقعیت تاریخی) و نیز داشتن رویکرد واقع‌گرایانه برای کشف طبایع و خواص جوامع است که ابن‌خلدون معتقد است باید به فرایندهای تغییر جوامع توجه خاص داشت و این رویکرد برای نخستین بار در تاریخ تفکر اجتماعی مطرح می‌شود:

دیگر از اغلاط پوشیده‌ی تاریخ، از یاد بردن این اصل است که احوال ملت‌ها و نسل‌ها در نتیجه‌ی تبدل و تغیر اعصار و گذشت روزگار تغییر می‌پذیرد و این به‌منزله‌ی بیماری مزمنی است که بسیار پنهان و ناپیدا است، زیرا جز با سپری شدن قرن‌های دراز روی نمی‌دهد و کمابیش به‌جز افرادی انگشت‌شماری که به تحولات طبیعت آشنایی دارند، این امر را درک نمی‌کنند (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۵۱).

بنابراین، ابن‌خلدون معتقد است با داشتن رویکردی واقع‌گرایانه به تاریخ که همراه با انتقاد و بصیرت باشد، از یک سو قادر به حذف جعلیات تاریخی خواهیم بود و از سوی دیگر می‌توانیم طبایع تاریخی هر اجتماعی را بشناسیم تا با تکیه بر آن به تحلیل درستی از تغییرات اجتماعات بشری دست پیدا کنیم؛ چنانکه گوید:

در چنین شرایطی مورخ بصیر به تاریخ، نیازمند دانستن قواعد سیاست و طبایع موجودات و اختلاف ملت‌ها، سرزمین‌ها و اعصار گوناگون، از لحاظ سیرت‌ها، اخلاق، عادات، مذاهب، رسوم و دیگر کیفیات است و نیز لازم است در مسائل مزبور، وقایع حاضر و موجود را از روی احاطه‌ی کامل بداند و آن‌ها را با آنچه نهان و غایب است، بسنجد و وجه تناسب میان آن‌ها را از لحاظ توافق، تضاد و خلاف دریابد و موافق را با مخالف و متضاد تجزیه و تحلیل کند و به علل آن‌ها پی ببرد و همچنین، به درک اصول و شالوده‌های دولت‌ها، ملت‌ها و مبادی پدیدآمدن آن‌ها و موجبات حدوث و علل وجود هر یک همت گمارد (همان).

بنابراین، پالایش ظاهر تاریخ از اعوجاجات و تمایز بین ظاهر و باطن آن، یک روش تاریخی است که هدایتگر محقق در ارزیابی درست وقایع تاریخی است. «تاکتیک اصلی ابن‌خلدون، در این راستا، متمایز کردن بین «ظاهر» و «باطن» تاریخ بود. تاریخ، در ظاهر باید به «پدیده‌های جزئی» و در باطن، به «مبادی و علل وقایع تاریخی» می‌پرداخت. تکنیک او در پرداختن به ظاهر، استفاده از «روش انتقادی» بود؛ روشی که به نقد واقع‌بینانه می‌شواهد، خاطرات، سرگذشت‌ها و مدارک، به‌طوری که هم به‌لحاظ ذهنی و هم به‌لحاظ عینی، مستدل باشد و از «تقلید کورکورانه» به دور باشد (مشخصه‌ی پدیدارگرایی)، رجوع می‌کرد» (جمشیدیها و بقائی سرابی، ۱۳۹۰: ۱۰۵).

به‌طور کلی در روش‌شناسی ابن‌خلدون، دو ابزار کیفی، هدایتگر محقق در تبیینات تاریخی است؛ اول انطباق خبر با رویکرد انتقادی و دوم ورود به سطوح زیرین واقعیت برای کشف طبایع. هر دوی این ابزارها از یک طرف، در جهت شفاف‌سازی واقعیت و از سوی دیگر، توانایی تبیین تغییر و تحولات جوامع بشری است.

عصیبت و مدل دوری در تاریخی‌نگری ابن‌خلدون

مفهوم برساخته‌ی مهم در اندیشه‌ی ابن‌خلدون، مفهوم «عصیبت» است. این مفهوم براساس تحلیلی رئالیستی استخراج شده است که در آن «عصیبت»، نوعی عامل زیرین تلقی می‌شود که در تحلیل واقعیت مشهود کمک زیادی به مورخ می‌کند. براین‌اساس، عصیبت و تحلیل آن در داده‌های تاریخی، خود ابزاری برای پی‌بردن به واقعیت تاریخ است و می‌تواند در رفع اعوجاجات کمک کند. تحلیل مبتنی بر عصیبت وقایع، به ما نشان می‌دهد که آیا تاریخ مستندی که ارائه شده است، معتبر است یا خیر. این مفهوم، در تمامی تحلیل‌های ابن‌خلدون در حوزه‌های مختلف قابل تعمیم است. «از نظر ابن‌خلدون، عصیبت اساس و محور فلسفه‌ی تاریخ و تحولات اجتماعی است» (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶: ۳۲۳). غایت عصیبت، رسیدن به انسجامی اجتماعی است که دولت را تشکیل می‌دهد. عامل محرک آن از یک سو، نیاز انسان به تأمین مایحتاج زندگی است. ابن‌خلدون می‌گوید:

بشر برای بقای خود به ناچار باید خوراک و پناهگاه داشته باشد، ولی نمی‌گوید خوراک و پناهگاه حتماً مایه‌ی بقای بشری می‌شود و نیز استدلال می‌کند که آدمیان برای بقای خود در بیابان باید به حکم ضرورت، عصیبت داشته باشند و برای عصیبت داشتن ضروری است که آن‌ها یک خویشاوندی حقیقی یا فرضی داشته باشند (مهدی، ۱۳۹۰: ۳۲۵).

بنابراین، انسان‌ها ناچارند به صورت مجموعه با یکدیگر زندگی کنند تا بتوانند به نیازهای زندگی، چون تهیه معاش، مقاومت در مقابل تجاوز خارجی و... پاسخ دهند. از سوی دیگر، انسان‌ها در تعاملات خود با دیگران همواره تلاش می‌کنند تا از قدرت و زور استفاده کنند و به همین جهت است که نیاز به حکومت مطلقه در جامعه، اهمیت پیدا می‌کند.

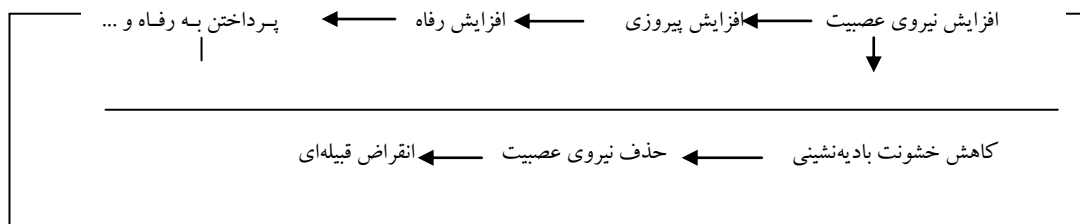
حکومت مطلقه، حکومتی است که از عصیبت یک مجموعه‌ی خاص شکل گرفته، اما در پی برآوردن نیاز جامعه است. با این وجود، عصیبت این گروه، لازمه‌ی شکل‌گیری نظام و حکومت مطلقه است. با وجود تعاریف و برداشت‌های مختلف و با اینکه غایت عصیبت نیل به دولت و حکومت مطلقه است، می‌توان گفت که از نظر ابن‌خلدون عصیبت خصیصه‌ای روان/جامعه‌شناختی دارد که از طریق روابط خونی یا با خصیصه‌ای مشابه این روابط، قابل انتقال است و بر همین اساس، عامل رشد و توسعه‌ی عمران و عامل گسترش همبستگی در درون اعضای یک جامعه است. «عصیبت از نظر ابن‌خلدون، حسب و نسب، افتخار آبا و اجدادی، اتحاد و همبستگی بین خویشان و اقربا است و در کل، معانی مختلفی از آن مستفاد می‌شود؛ چنانکه نمی‌توان برای عصیبت تعریفی جامع و مانعی تدوین کرد، زیرا دارای خصوصیات و ابعاد مختلفی است که این خصوصیات و ابعاد، بنا بر موضوع و مورد معین، در خلال رویدادهایی که در مقدمه عنوان می‌شود، ظاهر می‌شود» (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶: ۳۲۳).

با وجود مفاهیم گوناگونی که از مفهوم عصیبت می‌توان دریافت، وجه قومی و قبیله‌ای در آن غالب است که دلیل آن، جامعه‌ای بوده است که ابن‌خلدون در آن زیست می‌کرد.

در عصیبت قبیله‌ای، فردیت معنا ندارد و آنچه مهم است، اهمیت فرد برای اجتماع قبیله‌ای است. این گروه اجتماعی براساس مقتضیات مکانی خود، افرادی را خواستار است که صفاتی چون

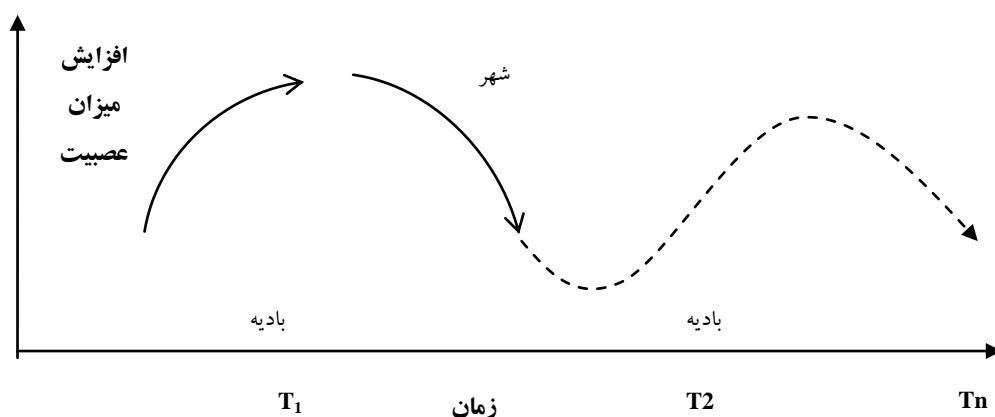
مهمان‌داری، بخشندگی، حامی ناتوانان و هر خصلت نیکویی را که برای بقای اجتماع او لازم است، دارا باشد (فراهانی منفرد و قربان‌پور دشتکی، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

مفهوم عصیبت، حد فاصل مفاهیم جامعه‌شناختی و روان‌شناختی است و می‌توان آن را مفهومی قلمداد کرد که با دیدگاه‌های روان‌شناسی اجتماعی قرابت زیادی دارد. از طرف دیگر، این مفهوم شباهت زیادی به مفهوم همبستگی اجتماعی دورکیمی دارد. «در کاری مشابه، مفهوم مفصل‌بندی شده‌ی ابن‌خلدون از «عصیبت»، برای تبیین مبانی هنجاری همبستگی گروهی است» (ازدنا، ۲۰۰۶). آنچه مهم است کارکرد عصیبت است که موجب شکل‌گیری نوعی همبستگی اجتماعی می‌شود که به انتظام اجتماعی می‌انجامد و زمینه را برای عمران و آبادانی فراهم می‌کند. در صورت تقلیل این پدیده، همبستگی اجتماعی فروکش می‌کند و در این حالت زوال نظامات اجتماعی و انحطاط شهر آغاز می‌شود. «دولت که بنیانگذار تمدن است، به وسیله‌ی عصیبت به وجود می‌آید و با عصیبت، قبیله به دولت، قدرت و تمدن می‌رسد و چون محیط و نظام شهر با عصیبت سازگار نیست، پس عصیبت در شهر به کلی نابود می‌شود (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶: ۳۲۴). در شکل شماره ۱، مدل ابن‌خلدون از تأثیر عصیبت در افزایش همبستگی اجتماعی و تعالی و زوال عمران قابل ملاحظه است.



براساس شکل شماره ۱، افزایش نیروی عصیبت که خود، عامل همبستگی اجتماعی است، باعث افزایش پیروزی و رفاه یک جامعه می‌شود و در نهایت پرداختن به رفاه و اصراف در اجتماع باعث افول خشونت بادیه‌نشینی و در نهایت حذف نیروی عصیبت و انقراض قبیله‌ای می‌شود. طبق این الگو، عصیبت، نیروی پویای نظامات اجتماعی است و ظهور و سقوط عمران بستگی به میزان

افزایش یا تقلیل در عصیبت قبیله‌ای دارد. بنابراین، عصیبت، متغیر مستقل و عمران، متغیر وابسته است. قبیله در این الگو، به‌عنوان متغیر حد واسط عمل می‌کند. افزایش نیروی عصیبت به شکل‌گیری انسجام قبیله‌ای می‌انجامد که خود، زمینه را برای شکل‌گیری شهر فراهم می‌کند. آنچه که عصیبت را به نیروی فعال تبدیل می‌کند، روابط خونی و قومی قبیله‌ای است. این روابط خونی باعث ایجاد نوعی همبستگی می‌شود و زمینه‌ساز ارتباطات گسترده‌تر اجتماعی است که به انسجام اجتماعی کمک می‌کند. شکل بالا، نشان‌دهنده‌ی رویکرد سطوح خرد و متوسط ابن‌خلدون نسبت به ظهور و سقوط عمران است. رویکرد کلان و تاریخی ابن‌خلدون که عصیبت، نیروی پویای آن است و ازدیاد یا تقلیل آن به ظهور یا سقوط شهر یا بادیه منجر می‌شود، در مدل دوری وی قابل ملاحظه است. از نظر گودمن، ابن‌خلدون نیز مثل توکودیدس، ماهیت فرایندهای تاریخی را دوری معرفی کرده است نه خطی (Goodman, 1972). در شکل ۲ مدل دوری ابن‌خلدون که بر مفهوم عصیبت مبتنی است، نشان داده شده است.



شکل ۲. مدل «دوری» در مورد تحولات تاریخی (استخراج شده از دیدگاه ابن‌خلدون)

همان‌طور که در شکل ۲ نشان داده شده است، افزایش میزان عصیبت باعث ظهور شهرنشینی می‌شود که از خصیصه‌های آن، افزایش همبستگی اجتماعی، رفاه، توسعه و پیشرفت است. با تقلیل عصیبت، زمینه برای فروپاشی شهرنشینی فراهم می‌شود که مهم‌ترین دلایل آن پرداختن افراد به

رفاه، بد اخلاقی، رفتارهای خلاف عرف و در نهایت، کم شدن عصیت است. به عقیده‌ی ابن‌خلدون، عصیت، وابسته به محیط است و دولت که اساس تمدن است، به وسیله‌ی عصیت پدید می‌آید؛ ولی چون محیط شهری برای عصیت مناسب نیست، به مرور آن را نابود می‌کند و در واقع هر چه تمدن شکوفاتر شود، عصیت ضعیف‌تر می‌شود (فراهانی منفرد و قربان‌پور دشتکی، ۱۳۸۵). طبق این الگو، رویکرد کلان تاریخی ابن‌خلدون، مبتنی بر رویکردی دوری نسبت به ظهور و سقوط شهرنشینی و عمران است. گفتنی است الگوی دوری تغییر و تحولات اجتماعی را اندیشمندان و متفکرانی در دوران مدرن نیز مورد توجه و تأکید قرار داده‌اند که سوروکین و اسپنگلر از سرشناس‌ترین آن‌ها هستند. در الگوهای دوری، تاریخ، صحنه‌ی تکرار فرایندهایی دوری است که در هر دوره‌ای، از شکل‌های ابتدایی تمدنی آغاز می‌شود و تا مدنیّت تداوم پیدا می‌کند و سپس رو به انحطاط و زوال می‌رود و به همان شکل‌های ابتدایی باز می‌گردد. چنین رویکردی نسبت به تاریخ و تحلیل آن براساس عصیت، منطق دیالکتیک را در بطن خود به رسمیت شناخته است که بحث آن نیازمند مقال دیگری است. در منطق ابن‌خلدون، عصیت ضمن اینکه به همبستگی اجتماعی منجر می‌شود، خود آنتی‌تزی همبستگی است. به این معنا که عصیت عامل نیل به شهرنشینی است و شهرنشینی، آدمی را به سمت رفاه و پیروی از هوای نفس می‌کشاند که خود، به تقلیل عصیت و همبستگی اجتماعی و در نهایت، به فروپاشی شهر منجر می‌شود.

نتیجه‌گیری

رویکرد ابن‌خلدون نسبت به تحولات تاریخی را می‌توان به عنوان مقدمه‌ای بر مبانی جامعه‌شناسی مدرن قلمداد کرد. ابن‌خلدون تلاش داشت تا فهمی نظری از تحولات تاریخی و اجتماعی ارائه کند. وی قبل از هگل و مارکس به وجود نیروهای پویای اجتماعی در تاریخ پی برد و کوشید تا الگویی از این پویایی‌ها ارائه کند. در حوزه‌ی علوم اجتماعی نیز وی قبل از آگوست کنت و امیل دورکیم به مفاهیم اثبات‌گرایانه در واقعیت اجتماعی توجه کرد؛ چنانکه مفهوم عصیت و کارکرد آن در دیدگاه او شباهت زیادی به مفاهیم دورکیمی دارد. از طرف دیگر، داشتن رویکردی

انتقادی نسبت به محتوای تاریخ و اعتقاد به اینکه باید از پس واقعیت مشهود، خواص پدیده‌ها را مورد ملاحظه و مطالعه قرار داد، شباهت معرفت‌شناختی ابن‌خلدون را به اندیشمندان رئالیسم انتقادی برجسته می‌کند.

به‌طور کلی می‌توان گفت که رئالیسم انتقادی در دیدگاه ابن‌خلدون، ابزاری روش‌شناختی در جهت پالایش تاریخ از اخبار غیرقابل اعتماد و بی‌اعتبار است. رئالیسم در این دیدگاه، به عبور از سطح ظاهر و ورود به سطوح زیرین واقعیت برای کشف قوانین و طبایع تاریخ اشاره دارد. این قوانین در حوزه‌ی روش به مورخ کمک می‌کند تا اخبار را تنقیح کند، زیرا با کسب قانون خاصی درباره‌ی حکومت یا شیوه‌ی معاش یک قوم، اگر در این زمینه در تاریخ، اعوجاجی / جعلی شکل گرفته باشد، با ارائه‌ی آن قانون خاص می‌توان ادعا کرد که این مستند تاریخی غیرمعتبر است. انتقادی بودن نیز یک روش کیفی مبتنی بر ارزیابی‌های عقلانی است که می‌توان با تکیه بر آن، به ارزیابی اعتبار داده‌های تاریخی پرداخت. انتقادی بودن، خصیصه‌ای محققانه است که مورخ باید به آن مجهز باشد تا آمار و ارقام و گزارش‌های تاریخی را با معیار عقل و به‌دور از هرگونه «تقلید»ی بسنجد.

در رابطه با تحلیل‌های تاریخی نیز عصیبت مفهوم محوری اندیشه‌ی ابن‌خلدون و برساخته‌ی فکری وی است که براساس آن مدلی دوری از وقایع تاریخی ارائه شده است. براساس این مفهوم و مدل نیز می‌توان وقایع تاریخی را مورد ارزیابی قرار داد، اعتبار آن‌ها را سنجید و تحلیلی درباره‌ی آینده‌ی جوامع ارائه داد. عصیبت، خصیصه‌ی روان / جامعه‌شناختی دارد و نیروی اصلی پویایی‌های عمران و اجتماع است. عصیبت نوعی رفتارشناسی را برای فهم همبستگی بالای اجتماعی فراهم می‌کند و فرصتی فراهم می‌آورد تا غایت آن، یعنی حکومت و قدرت را عینیت بخشد. این غایت برای پاسخ به نیازهای انسان است. در مدل دوری، افزایش میزان عصیبت، به افزایش همبستگی اجتماعی و در نهایت، شکل‌گیری شهرنشینی منجر می‌شود. به‌همین نسبت نیز کاهش عصیبت به انحطاط و زوال شهرنشینی و نیل به بادیه منتهی می‌شود.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۸۶). *تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام از آغاز تا دوره‌ی معاصر*. تهران: نشر علم.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۷۵). *مقدمه*. ج ۱ و ۲. ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی. چ ۸. تهران: علمی و فرهنگی.
- بلیکی، ن. (۱۳۸۴). *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*. ترجمه‌ی حسن چاوشیان. تهران: نشر نی.
- پوپر، ک. ر. (۱۳۵۸). *فقر تاریخی‌گری*. ترجمه‌ی احمد آرام. چ ۲. تهران: خوارزمی.
- ----- (۱۳۸۹). *جامعه‌ی باز و دشمنان آن*. ج ۱ و ۲. ترجمه‌ی امیر جلال‌الدین اعلم. چ ۲. تهران: نیلوفر.
- ریتزر، ج. (۱۳۷۷). *نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. چ ۳. تهران: علمی.
- جمشیدیها، غلامرضا و علی بقائی سرابی. (۱۳۹۰). «ابن‌خلدون در مقام تبیین‌گری؛ پوزیتیویست یا تاریخ‌گرا». *مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران*. دوره‌ی ۱۲. ش ۱ و ۲. صص ۹۳-۱۱۸.
- شجاعی‌زند، علی‌رضا. (۱۳۸۷). «چرا ابن‌خلدون بنیان‌گذار جامعه‌شناسی نشد؟». *پژوهشنامه‌ی علوم انسانی و اجتماعی* (ویژه‌نامه‌ی پژوهش‌های اجتماعی). ش ۱۸. صص ۱۳-۳۸.
- علیمردانی، مسعود. (۱۳۸۵). «سیر تحول پدیده‌ی شهرنشینی و ویژگی‌های اجتماعی شهرنشینان در اندیشه‌ی ابن‌خلدون». *فصلنامه‌ی علمی-پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (ع)*. ش ۵۹. صص ۹۷-۱۲۲.
- فراهانی منفرد، مهدی و سیمین قربان‌پور دشتکی. (۱۳۸۵). «نقش عصیبت در تاریخ از دیدگاه ابن‌خلدون». *قبسات*. صص ۱۴۱-۱۵۴.
- صدقی، ناصر. (۱۳۸۸). «روش‌شناسی ابن‌خلدون در مطالعات تاریخی». *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*. (علوم انسانی). ش ۱۹. صص ۱۹-۴۲.
- طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۷۴). *ابن‌خلدون و علوم اجتماعی: وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی*. تهران: نشر نو.

- مهدی، محسن. (۱۳۹۰). *فلسفه‌ی تاریخ ابن‌خلدون*. ترجمه‌ی مجید مسعودی. تهران: علمی و فرهنگی.

- Berlin I. (1977). *Vico and Herder: Two Studies in the History of Ideas*. New York: Vintage Books.
- Hakim, C. M. (2010). "Ibn- Khaldun's Thought in Microeconomics: Dynamic of Labor, Demand- Supply and Prices". Available in <http://www.uned.es/congreso-ibn-khaldun/pdf/03%20Cecep%20Hakim.pdf>.
- Hayek, F. A. (1948). *Individualism and economic order*. Chicago: University of Chicago Press.
- Archer, M. (1998). "Introduction: Realism in the social sciences". *Critical Realism, Essential Readings*. Edited by Margaret Archer. Routledge pub.
- Choudhury, M. A. (2004). *The Islamic World- system A study in polity-market interaction*. Routledge Curzon pub.
- ----- and Bayu Silvia. (2008). " A Critique of Ibn-Khaldun's Causality Concept ". *JKAU: Islamic Econ.* 21(1): 49- 70.
- Evan Goodman, L. (1972). "Ibn Khaldun and Thucydides", *Journal of the American Oriental Society*, 92 (2): 250-270.
- Firtz, J. M. (1985). *The Clinical Sociology Handbook*. Garland pub.
- Fukuyama, F. (1992). *The End of History and The Last Man*. New York: Free Press Pub.
- Hildebrand , D. L. (2003). *Beyond Realism and Antirealism: John Dewey and the Neopragmatists*. Vanderbilt University Press.
- Meryam- webster Dictionary online. (2012). *Historicism*. Available in <http://www.merriam-webster.com/dictionary/historicism>
- Turner, D. D. (2004). "The past vs. the tiny: historical science and the abductive arguments for realism". *Studies in History and Philosophy of Science*. 35: 1- 17.

- Stanford Dictionary. (2011). Realism. Available in {www.Stanford.edu.com}